

خدیره، ابلاغ است نه تعیین و انتصاب

یکی از اساسی ترین اصول قرآن کریم این ادعاست که اسلام دین خاتم و نبی مکرم اسلام ﷺ خاتم انبیاست.

(ما کان محمد ابا احد من رجالکم و لکن رسول الله و خاتم النبیین و کان الله بکل شیء علیما، احزاب/۴۰)

این ادعای قرآن کریم از چه راهی باید ثابت شود؟ دلیل این ادعا چیست؟ برهان این اصل قرآنی که اسلام آخرین شریعت، قرآن کریم آخرین پیک و وحی تشریحی و نبی مکرم اسلام آخرین فرستاده خداست، چیست؟

اول باید معنای واژه «خاتم» بررسی شود، آن گاه دلیل خاتمین تبیین گردد. بین «خاتم» و «خاتم» فرق است، «خاتم» یعنی ختم کننده و «خاتم» گذشته از آن معنا، مفهوم دیگری هم دارد و آن «کامل کننده و تمام کننده است. اگر در یک صف عدّه ای ایستاده باشند، آخرین نفر صف ختم کننده آن صف خواهد بود و به او می گویند: «خاتم»، اما پیامبر اکرم ﷺ که قرآن از او به عنوان خاتم النبیین یاد می کند، یعنی آخرین پیامبران است؟ اگر صرفاً به معنای آخرین پیامبر باشد، یعنی در بین پیامبرانی که از طرف خداوند سبحان مبعوث شدند، آن حضرت آخرین آن هاست، این چنین آخر بودن فضل و کمالی برای ایشان نیست.

قرآن کریم نمی فرماید وجود مبارک پیامبر اکرم ﷺ خاتم انبیاست، بلکه می فرماید: خاتم انبیاست، «خاتم» صرفاً به معنای آخرین نیست، آخرینی که کامل کننده است، این که به انگشتر می گویند: «خاتم» برای همین است. توضیح این مطلب آن است که وقتی کسی نامه ای را می نویسد، آن «گاه که نامه تمام شد، یعنی هر چه که می بایست نوشته شود، نوشته شد، پایان نامه را امضا می کند، نامه ناتمام امضا نمی شود، امضای هر نامه به معنای تمام شدن و کامل شدن مطالب آن نامه است. اگر امروز نوعاً پایان نوشته ها را امضا می کنند، در زمان های گذشته، اکثر مردم، پایان نامه ها و نوشته ها را مهر می کردند، هر کس برای خود مهری داشت، و هر کس جمله ای یا کلمه ای را به عنوان رمز شخصی انتخاب می کرد و آن را روی نگین انگشتری حکاکی می کرد، این انگشترهای حکاکی شده همیشه همراه آن ها بود و به عنوان مهر و امضا از آن استفاده می کردند، هر گاه مطلبی یا نامه ای را که می نوشتند، وقتی تمام می شد با آن انگشتر نامه را مهر می کردند، لذا به این جهت انگشترها را خاتم می گویند. و نامه ختم شده یعنی خاتم بر آن زده شد.

پس اگر «خاتم» به معنای ختم کننده ای که کامل کننده و تمام کننده هم باشد، از این رو پیک و وحی تشریحی به وسیله نبی مکرم اسلام مهر خورد و ختم شد، یعنی دین کامل شد. پس دلیل اصل خاتمیت دین اسلام کامل بودن آن است.

چگونه باید فهمید دین اسلام کامل است؟

حال چگونه باید فهمید که این دین کامل است و نیازی به دین و شریعتی بعد از آن نیست؟ کمال یک دین و شریعت از چه راهی اثبات می شود تا معلوم شود که آن دین خاتم است؟ یعنی مهر ختمی بر او خورده است و این دین تا روز قیامت تأمین کننده سعادت دنیا و

آخرت انسان هاست. اسلام که مدّعی کامل بودن را دارد و این کمال را دلیل خاتمیت می داند، از کجا باید بفهمیم که کامل است؟ و از طرفی، کمال این دین به چیست؟

اگر خواستیم بفهمیم کمال دین به چیست و آیا این دین کامل است یا نه، باید محور های اساسی دین را بررسی کرد، دین اسلام سه محور اساسی دارد، اگر این سه محور، سالم بود، این دین کامل است و اگر هر یک از این سه محور نقص و کاستی داشت، این دین کامل نخواهد بود.

بررسی محورهای سه گانه دین

* اصلی ترین محور دین، انزال وحی تشریحی از طرف خداوند سبحان و فرستادن قانون اساسی دین به وسیله پیک وحی تشریحی برای رسول خدا ﷺ .

* تبیین و تفسیر وحی و حفاظت و حراست از دین و قانون اساسی آن دین.

* اجرای دین، دینی که از طرف خداوند سبحان آمده است، باید اجرا شود، اگر دین و قانون اجرا نشود، هیچ فایده ای ندارد.

محور اول، فرستادن وحی تشریحی و قانون اساسی از سوی خداوند برای پیامبر

بر اساس جهان بینی توحیدی، خالقیت منحصرأز آن خدای سبحان است، یعنی خالق انسان و جهان فقط خداست، همان طور که آفرینش مخصوص خدای سبحان است ربوبیت و پرورش هم منحصرأز آن اوست، ربّ و پروراننده هر شیء باید خالق آن باشد. لذا ربوبیت حق تعالی اقتضا می کند برای تکامل و پرورش انسان آیین نامه و قانون اساسی وضع کند. بر این اساس، وضع قانون باید از طرف خدا باشد، این قانون در قالب وحی تشریحی، به وسیله پیک وحی از طرف خدای سبحان برای رسول خدا ﷺ نازل می گردد، خود رسول هم که از طرف خدا مبعوث شده است، هم گیرنده وحی تشریحی و هم مبین و معجری آن است. یعنی اگر وضع قانون از طرف خداست، مبین و معجری آن هم حتماً باید از طرف خدای سبحان تعیین گردد.

از این رو رسول خدا ﷺ همانند دیگر انبیا، یک دعوی و ادعا دارد و یک دعوت، ادعای او این است که من پیغمبرم، یعنی از طرف خدای سبحان مبعوث شده ام. پیغمبر با معجزه این ادعا را ثابت می کند، پس معجزه دلیل اثبات ادعای پیغمبری هر پیامبر است، وقتی با معجزه - اعم از معجزه قولی یا فعلی - ثابت کرد که پیغمبر و فرستاده خداست، آن گاه دعوت را شروع می کند؛ یعنی وحی الهی را به مردم ابلاغ و در جامعه اجرا می نماید.

با رحلت پیامبر ﷺ، پیک وحی تشریحی خاتمه یافت

پس محور اول دین اسلام فرستادن وحی از طرف خدا و دریافت وحی و ابلاغ آن به وسیله رسول خدا ﷺ است. قرآن کریم مدعی است آنچه به عنوان وحی تشریحی از طرف خدای سبحان می بایست نازل شود و حضرت دریافت کند، نازل شده و رسول خدا ﷺ دریافت و به مردم نیز ابلاغ نموده است، آن حضرت این ادعا را در چند مرحله به اثبات می رساند.

مرحله اول:

خدای متعال به وجود مقدس رسول اکرم ﷺ امر فرمود در مقام تشریح، غیر از وحی منزل چیزی از طرف خودش نگوید، (لا تحرك به لسانك لتعجل به)، تو مأموری و رسولی که در مقام دعوت فقط وحی الهی را به مردم ابلاغ کنی.

مرحله دوم:

ذات اقدس اله خبر داد که رسول مکرم اسلام در دعوت غیر از وحی الهی چیزی نمی گوید: (ان هو الا وحی یوحی) حق تعالی تأیید فرمود که پیامبر خاتم ﷺ در مقام دعوت، هر چه می گوید وحی الهی است.

مرحله سوم:

خدای سبحان فرمود: رسول خدا ﷺ در ابلاغ وحی الهی چیزی را کم نمی گذارد، در مقام دعوت نسبت به وحی الهی بخل نمی ورزد، هر چه وحی الهی است در مقام تشریح ابلاغ می کند، (و ما هو علی الغیب بضنین).

مرحله چهارم:

هر چیزی که مردم تا روز قیامت به آن احتیاج داشته باشند، در قالب وحی تشریحی، بر قلب مطهر رسول خدا ﷺ نازل شده و چیزی فروگذار نشده است (ما فرطنا فی الكتاب من شیء).

پس در محور اول دین، نقصی وجود ندارد، وجود مبارک رسول خدا ﷺ تا زمانی که در قید حیات بودند، تمام وحی تشریحی را دریافت کرده و آن را نیز ابلاغ نمودند، چیزی از وحی باقی نمانده است. یعنی این چنین نیست که مثلاً عمر شریف آن حضرت کفایت نکرده باشد و در هنگام ارتحال آن حضرت، هنوز مقداری از وحی باقی مانده باشد. بر این اساس با ارتحال آن حضرت، پیک وحی تشریحی خاتمه یافت.

محور دوم، تبیین و تفسیر دین و حفظ و حراست از وحی الهی

باید دانست که قرآن کریم به تنهایی دین نیست، دینی که تأمین کننده سعادت دنیا و آخرت مردم است تا روز قیامت، قرآن است همراه با تبیین و تفسیر معصوم، زیرا قرآن کریم قانون اساسی کلی دین است. این قانون کلی و وحی تشریحی مطلقاتی دارد که باید با تفسیر پیغمبر ﷺ و معصوم تقیید آن تبیین شود، عموماً ماتی دارد که باید تخصیص آن تبیین گردد، اصول کلی در آن مطرح است و باید

جزئیات آن تشریح شود، مثلاً اصل مسأله نماز و روزه و حج و مانند این‌ها در قرآن بیان شده، ولی کیفیت و جزئیات آن باید به وسیله رسول خدا ﷺ تفسیر و تبیین گردد.

و از طرفی، وحی تشریحی که از سوی خدای متعال برای وجود مبارک پیغمبر خاتم ﷺ نازل شده، نیاز به حفاظت و حراست دارد تا حریم وحی الهی از شر بیگانگان محفوظ و مصون بماند، کسی چیزی به آن اضافه نکند و یا از آن چیزی کم نکند. اگر وحی الهی حفاظت و حراست نشود و دستخوش بیگانگان قرار گیرد، از بین می‌رود، دین تحریف شده نمی‌ماند، لذا دین اگر حافظ نداشته و از آن حفاظت نشود کامل نیست، دین اگر در دستخوش بیگانگان قرار گیرد تمام نیست؛ دینی که در مقام بقا احتمال تحریف در او باشد ناقص است، کمال دین در این است آنچه که وحی تشریحی الهی است محفوظ بماند، یعنی هم حدوداً دین کامل باشد و هم بقاءً کامل بماند.

بر این اساس وجود مقدس رسول خدا ﷺ هم مبین و مفسر دین اسلام است و هم حافظ و نگهبان حریم وحی الهی است. آن حضرت هم در تبیین دین با تمام وجود سعی و تلاش فرمودند و هم برای حفظ و حراست و وحی الهی از هیچ کوششی فروگذار نمودند.

محور سوم، اجرای قانون اساسی دین و پیاده شدن قرآن در زندگی اجتماعی و فردی

اگر وحی پیاده نشود و احکام دین اجرا نگردد، هیچ نقشی در سعادت انسان ندارد.

بدون تردید اهمیت یک قانون به اجرای آن است، اگر قانون و آیین نامه عمل نشود ارزشی ندارد، وحی تشریحی که قانون اساسی دین است اگر پیاده نشود و احکام آن اجرا نگردد، هیچ نقشی در سعادت انسان نخواهد داشت. قرآن کریم آیین نامه فطرت انسان است و

این آیین نامه به دست رسول خدا ﷺ داده شده تا آن را در متن جامعه و زندگی انسان‌ها پیاده کند. وجود مبارک آن حضرت مجری دین است و ولی مردم، او ولی دین نیست و بلکه ولی مردم است. کمال دین به اجرای آن است، اگر دین ضمانت اجرایی نداشته باشد کامل نیست؛ اگر احکام دین مجری نداشته باشد و دین تحت عنوان یک سلسله قوانین تئوری در لا به لای کتاب‌ها باشد، تأثیری ندارد. پس با داشتن مجری که رسول خدا ﷺ است، در این محور نیز دین کامل است.

با بررسی محورهای سه گانه دین معلوم شد که با وجود رسول خدا ﷺ نقص در این محورهای اصلی دین اسلام نیست، زیرا خود آن حضرت عهده دار این محورها بودند، چون هم قرآن بر آن حضرت نازل شد، هم مبین حقایق و معارف و احکام دین بودند و هم حافظ و مجری وحی الهی.

در این مقام از بحث، چند امر باید بررسی شود:

امر اول: تبیین قلمرو دین اسلام

آیا قلمرو دین اسلام محدود به وجود عنصری خاتم الانبیا عليه السلام در دنیا است؟ قرآن کریم مدعی است که اسلام دین جهان شمول است. به عنوان مقدمه باید به این مطلب توجه داشت که انبیای الهی به لحاظ قلمرو نبوت و رسالت، سه دسته اند: دسته اول: پیامبرانی که قلمرو رسالت آن ها هم از جهت زمان محدود است و هم از جهت مکان، این ها انبیایی بودند که در یک منطقه و برای امتی و در زمان خاصی مبعوث شدند. دسته دوم: انبیایی که قلمرو رسالت آن ها از جهت زمان محدود است، ولی از جهت مکان جهان شمول است، این ها انبیای اولو العزم و صاحب کتاب و شریعت هستند که قلمرو رسالت آن ها در زمان خودشان سراسر جهان است، ولی از جهت زمان موقت است تا زمانی که پیغمبر اولو العزم بعدی مبعوث گردد. دسته سوم: انبیایی که قلمرو رسالت آن ها از جهت زمان محدود نیست و از جهت مکان جهان شمول است، البته این ویژگی مخصوص به شخص خاتم است، زیرا خاتم انبیا عليه السلام شریعت و آیین او جهانی و همیشگی است. «حلال محمد عليه السلام حلال الی یوم القیامه و حرامه حرام الی یوم القیامه.»

* جهان شمول بودن شاخصه بارز دین اسلام

از شاخصه های باز دین، جهان شمول، کلیت و دوام (همگانی و همیشگی) آن است و اختصاص به زمان و مکان خاصی ندارد. (نزل الفرقان علی عبده لیکون للعالمین نذیرا) و ما ارسلناک الا کافه للناس بشیرا و نذیرا (ان هو الا ذکر الی للعالمین) لازمه این کلیت و دوام و نیز نیازمندی همیشگی بشر به آن، این است که هیچ گاه گرد کهنگی بر آن ننشیند و همیشه تازه باشد.

امر دوم: آیا وجود عنصری نبی مکرم اسلام در دنیا جاودانه است؟

درباره وجود مقدس رسول خدا عليه السلام یک وقت بحث پیرامون حقیقت ملکوتی و وجود نوری آن حضرت مطرح است که آیا ذات مقدس ختمی عليه السلام محدود به نشئه خاص است؟ آیا برکات وجودی او مربوط به زمان مشخصی است؟ و مانند این ها. در این باره در کتاب «تجلی اعظم» به طور مبسوط بحث کرده ایم، و در این نوشتار محل بحث آن نیست.

و یک وقت بحث پیرامون وجود عنصری آن حضرت در این نشئه دنیا مطرح است، می دانیم که این نشئه برای احدی دائمی و ابدی نیست، خود آن حضرت هم از این قاعده کلی مستثنا نیست، و آیه کریمه (انک میت و انهم میتون)، این حقیقت را برای ایشان اعلام نموده است. پس عمر شریف ایشان در دنیا موقت و معین بود و بعد از بیست و سه سال از پیغمبری، رحلت فرمود.

امر سوم: پس از ارتحال رسول خدا عليه السلام تکلیف محورهای سه گانه دین چیست؟

از مباحث گذشته معلوم شد که اسلام دین جهان شمول است، یعنی همگانی و همیشگی است، و اشکار شد که وجود عنصری پیامبر اسلام در دنیا جاودانه نیست و نیز معلوم شد که محورهای سه گانه دین با حضور رسول خدا عليه السلام کامل است و نقصی ندارد.

حال بعد از ارتحال آن حضرت، آیا این محورهای اساسی دین به چالش گرفتار نمی گردد؟

تکلیف محورهای اساسی دین پس از رسول خدا عليه السلام چیست؟

محور اول که نزول قرآن و وحی تشریحی است با ارتحال رسول خدا ﷺ هیچ مشکلی در آن پیش نمی آید، زیرا ثابت شد که هر وحی تشریحی مربوط به شریعت خاتم بود نازل شده است، وحی تشریحی در قالب اصول کلی و قانون اساسی دین از طرف خدای سبحان فرستاده شده؛ از این جهت هیچ کمبودی در انزال وحی تشریحی نیست، لذا با ارتحال نبی مکرم اسلام، وحی تشریحی منقطع گشت و این پیک وحی پایان یافت.

محور دوم که تبیین و تفسیر دین و حفظ و حراست وحی الهی از هر گونه تحریف است، تازمانی که رسول اکرم ﷺ حضور داشتند آن مقداری که لازم بود، معارف و احکام دین توسط آن حضرت تبیین و تفسیر شده و همواره وحی الهی از گزند هر گونه تحریف محفوظ و مصون مانده است.

ولی این دین جهان شمول هنوز به سراسر جهان پرتو افکن نشده است و در حوزه خود به مقتضای زمان، هنوز خیلی از تفسیرها و بیان احکام الهی باقی مانده و از طرفی بعد از ارتحال نبی اسلام ﷺ، حفاظت و حراست دین همواره در خطر حوادث است، زیرا دین جهان شمول نیاز مبرم به حافظ معصوم دارد پس تکلیف محور دوم بعد از رسول خدا ﷺ چه خواهد شد؟

*مسأله امامت در متن دین نهادینه شده است

محور سوم نیز که مربوط به اجرای دین است، شخص رسول خدا ﷺ هم وحی الهی را دریافت می کند و هم از طرف خدای سبحان مجری دین است؛ یعنی هم رسول است و هم امام، بعد از ارتحال رسول خدا ﷺ تکلیف این محور اساسی چیست؟ پس اگر مسأله مجری دین در متن اسلام حل نشده باشد، این نیز نقص در دین محسوب می گردد، پس با وجود نقص در دو محور اساسی دین، بعد از ارتحال پیامبر اکرم ﷺ دین دچار چالش جدی خواهد شد، قطعاً دینی که ناقص باشد کامل نیست و دینی که کامل نباشد جهان شمول نخواهد بود و قهراً خاتمیت دین زیر سؤال می رود.

لذا مسأله امامت که در متن دین نهادینه شده است؛ هم کامل کننده دین و هم دلیل خاتمیت اسلام است، اسلام منهای امامت همواره با دو چالش اساسی روبه رو است که خاتمیت دین را به مخاطره می اندازد. از این رو در اواخر عمر شریف پیامبر مکرم اسلام وقتی مسأله امامت و جانشینی پیامبر اعلان گردید، این امر مهم به عنوان کمال دین و تمام نعمت معرفی شد:

(الْيَوْمَ يَسِّرُ الْدِّينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا).

چند نکته در مقام امامت و جانشینی مقام خاتم انبیا ﷺ

نکته اول:

امروز که جانشینی مقام خاتم انبیا صلی الله علیه و آله مشخص شد، یعنی جریان غدیر، امروز که تکلیف محور دوم دین تعیین گردید، زیرا امامت مفسر دین و مبین حقایق اسلام و حافظ نوامیس وحی الهی است، و محور سوم نیز از چالش خارج شد، زیرا امامت به عنوان مجری دین در متن اسلام مطرح گردید. تمام مخالفین اسلام چشم طمع برای بعد از ارتحال رسول مکرم اسلام دوخته بودند، زیرا آن ها هم چالش های مذکور را پیش بینی می کردند، مأیوس شدند، به جهت این که طرح مسأله امامت در متن دین نواقص دین را کامل کرد.

نکته دوم:

اگر چه غدیر خم صحنۀ ابلاغ انتصاب امامت حضرت وصی امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام از طرف خدای سبحان به وسیله رسول گرامی صلی الله علیه و آله است، ولی مسأله جانشینی پیغمبر یک جریان است، نه یک شخص، زیرا اگر فقط انتصاب شخص امیر المؤمنین علیه السلام باشد، همان چالش ها با ارتحال و شهادت آن حضرت باقی خواهد ماند، لذا غدیر یک جریان ابدی است که تأمین کننده جهان شمول بودن اسلام است، مسأله امامت است نه فقط امام، مسأله امامت است که دین را کامل می کند، با مسأله امامت است که دو محور اساسی دین به چالش نمی افتد، اشخاص می آیند و می روند، ولی این جریان همواره باقی است.

نکته سوم:

چه کسی می تواند جانشین پیغمبر شود؟ از تحلیل گذشته معلوم شد که ضرورت امامت و جانشین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای تفسیر وحی الهی و تبیین حقایق و معارف و احکام اسلام و حفظ و حراست دین و اجرای احکام اسلام است. و بر این اساس تمام ویژگی ها و مشخصات رسول خدا صلی الله علیه و آله را جانشین او باید داشته باشد تا بتواند مجری دین و ولی مردم بشود، یکی از بارزترین ویژگی پیامبر خدا، عصمت اوست، یقیناً جانشین او نیز باید در عصمت همتای خود او باشد، و الا با اصل فلسفه امامت هماهنگ نیست.

*جریان غدیر، مسأله ابلاغ است نه تعیین و انتصاب

اگر ما معتقدیم پیامبر اسلام وجود مقدس خاتم انبیا صلی الله علیه و آله دارای ملکه عصمت کبری است و در حرم امن فهم او نه جهل و قصور راه می یابد و نه هیچ گونه سهو و نسیان و غفلت، و همچنین در مقام اجرا به شکل صحیح و بدون سهو و نسیان در آنچه برای او نازل شده است عمل می کند، پس از ناحیه علمی و عملی از خطا و لغزش، معصوم است، جانشین او نیز باید از چنین مقامی منیع برخوردار باشد. چنان که وجود مبارک امیر المؤمنین علیه السلام در «نهج البلاغه» این امر را تبیین نموده است:

«اری نور الوحی و الرسالة، و اشم ریح النبوة. و لقد سمعت رنة الشيطان حين نزل الوحی علیه صلی الله علیه و آله فقلت: یا رسول الله ما هذه الرنة؟

فقال: هذا الشيطان قد ايس من عبادته، انك تسمع ما اسمع و ترى ما اری الا انك لست بنبی و لكنك لوزیر و انك لعلی خیر»

فرمود: نوحه نبوت به مشام من می رسد، من نور وحی را می بینم، من صدایی شنیدم، به پیامبر گفتم: این چه صدایی است؟ فرمود این آه شیطان است، وقتی شیطان دید مردم حجاز مسلمان شدند و توحید در بتکده ها جلوه کرد و لا اله الا الله جای همه بت ها را گرفت، ناله

کشید که تمام دسایس من دفع شد، آن گاه رسول خدا ﷺ فرمود: یا علی هر چه من می بینم تو هم می بینی، هر چه من می شنوم تو نیز می شنوی، منتهی نبوت فقط مخصوص من است نه برای تو، دیدن حقایق و اسرار وحی الهی مربوط به ولایت است که هر دو سهمیم، شنیدن اسرار وحی مربوط به ولایت است که هر دو سهمیم، آشنای به لقای حق مال ولایت است که هر دو سهمیم، اما در نبوت و رسالت که چهره مردمی است با هم فرق می کنیم، در آن سوی یعنی باطن عالم با هم هستیم، در این سوی تفاوت است.

نکته چهارم:

بر اساس جهان بینی توحیدی معلوم شد که همان طور که وضع قانون الهی، یعنی وحی باید از طرف خدای خالق متعال باشد، مجری و امام آن نیز باید از طرف خدای سبحان تعیین و منصوب بشود. لذا انتخاب جانشین خاتم الانبیا ﷺ کار خود آن «حضرت هم نیست، پیغمبر ولی دین نیست، او رسول و فرستاده خدای سبحان است. از آن جهت که رسول است کار او ابلاغ وحی الهی برای مردم است، پیغمبر اکرم ﷺ برای خود جانشین انتخاب نمی کند، بلکه جانشین خود را - که از طرف حق تعالی منصوب شده - به مردم معرفی می نماید، جریان غدیر مسأله ابلاغ است، نه تعیین و انتصاب: (یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالتک و الله یعصمک من الناس) خدای متعال می فرماید: ما دین را با مسأله جریان امامت کامل کردیم، کار تو ای رسول فقط ابلاغ است، این شخص یعنی وجود مبارک حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام که در خط اول جریان امامت قرار دارد و امام منصوب از طرف ماست این انتصاب را باید به مردم ابلاغ کنی.

بعد فرمود: حال با تثبیت امامت، دو محور اساسی دین، یعنی تفسیر و حفظ و حراست و مجری دین بعد از ارتحال رسول خدا ﷺ از خطر هرگونه انحراف و چالش نجات پیدا کرد، یعنی دین کامل شد و تا قبل از این دین کامل نبود. آن قدر این مسأله مهم است که اگر این ابلاغ صورت نگیرد و مسأله امامت برای مردم تبیین نگردد، اصل اسلام در خطر جدی قرار می گیرد، زیرا اگر این دو محور اساسی دین گرفتار چالش شود، اصل وحی الهی هم در مخاطره جدی قرار می گیرد، یعنی اگر دین تحریف شود، اگر احکام اسلام تفسیر معصومانه نشود، اگر در مقام اجرا، دین متوقف گردد، اصل وحی تشریحی هم که عنوان دین اسلام است نمی ماند. لذا فرمود: «و ان لم تفعل فما بلغت رسالتک».

نکته پنجم: مسأله امامت در متن دین نهادینه شده است

مسأله امامت در دین به عنوان یک امر جانبی و در حاشیه نیست، چه این که یک امر اضطراری دینی هم نیست، تا در یک شرایط خاص به آن توجه شود، بلکه مسأله امامت به عنوان اصول دین در متن اسلام نهادینه شده است. این نکته مربوط به مبحث امامت است که باید در محل خود بحث و بررسی شود. اکنون اصولی از مباحث امامت به صورت فهرست وار در این مقاله طرح می شود تا در جای خود تبیین گردد:

امامت رفیع ترین قلّه نمایش دین اسلام است

۱. امامت رمز بقای دین است. ۲. امامت ضامن جهان شمولی اسلام است. ۳. امامت دلیل خاتمیّت دین اسلام است. ۴. امامت جبل الله متین است. ۵. امامت تفسیر قرآن کریم است. ۶. امامت زمام دین و نظام مسلمین است. ۷. امامت استمرار حرکت خیر المرسلین است. ۸. امامت پرچم سرفرازی اسلام است. ۹. امامت گلاب گل دین است. ۱۰. امامت مصباح هدایت انسانیت است. ۱۱. امامت کشتی نجات بشر از جهالت و ضلالت است. ۱۲. امامت رفیع ترین قله نمایش دین است. ۱۳. امامت کانون حرکت ها بر علیه ظالمین است. ۱۴. امامت دژ مستحکم در برابر کفار و ملحدین است. ۱۵. امامت معنای حقیقت دین است. ۱۶. امامت کمال دین و تمام نعمت است. ۱۷. امامت حصن حصین توحید است. ۱۸. امامت مبین حقایق دین و حافظ اسلام است. ۱۹. امامت تجلی خلافت الهی در جامعه است. ۲۰. امامت محور تعالی انسان و تکامل جامعه است. ۲۱. امامت عینیت عدالت است. ۲۲. امامت تنها در ورودی بهشت سعادت است.

وجود عنصری خاتم الاوصیا اصلی ترین دلیل خاتمیّت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله و سلم.

نکته پایانی:

اگر خاتمیّت به معنای کمال یافتن و تمام گشتن است، و اگر دین با تثبیت مسأله امامت کامل و تمام گشته و اگر واقعه غدیر خم به عنوان وحی الهی درباره امامت و معرفی امام معصوم و منصوب از طرف خدای سبحان است، پس غدیر خم، دلیل خاتمیّت دین اسلام است.

و چون جریان امامت به وسیله امامان معصوم و منصوب از طرف خدای منان، همواره استمرار دارد، از این رو وجود عنصری خاتم الاوصیا، ولی عصر (اروا حنا له الفدا) در این عصر، اصلی ترین دلیل خاتمیّت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله و سلم است و چون اسلام دین خاتم است و دلیل خاتمیّت، کمال دین و تمام وحی تشریحی است و دین بدون امامت کامل نیست، لذا کسانی که مسأله امامت را نپذیرفته اند، دلیلی بر خاتمیّت دین اسلام ندارند

منبع: خبرگزاری حوزه <https://noo.rs/9RrbY>